

آیا دهه ۱۹۸۰ دهه رکود بود؟

نویسنده: جمیز توپین^(۲)

مترجم: دکتر احمد جعفری صمیمی

دهه ۱۹۸۰ دهه انتظارات بزرگ بود. شوکهای تخریب کننده دهه ۱۹۷۰ را سپری کرده بودیم. رکودها هر چند دردناک بودند ولی باعث ایجاد زمینه رونق غیرتورمی و رشد اقتصادی شدند. متأسفانه فرصت ازدست رفت و دولت‌ها در دهه ۱۹۹۰ وارث اقتصادهای ملی می‌باشند که به مراتب پایین‌تر از ظرفیت بالقوه آنها عمل کرده و شاهد سیاستهای ناهماهنگی می‌باشند که مبادلات جهانی را دستخوش هرج و مرج و بی نظمی می‌کند.

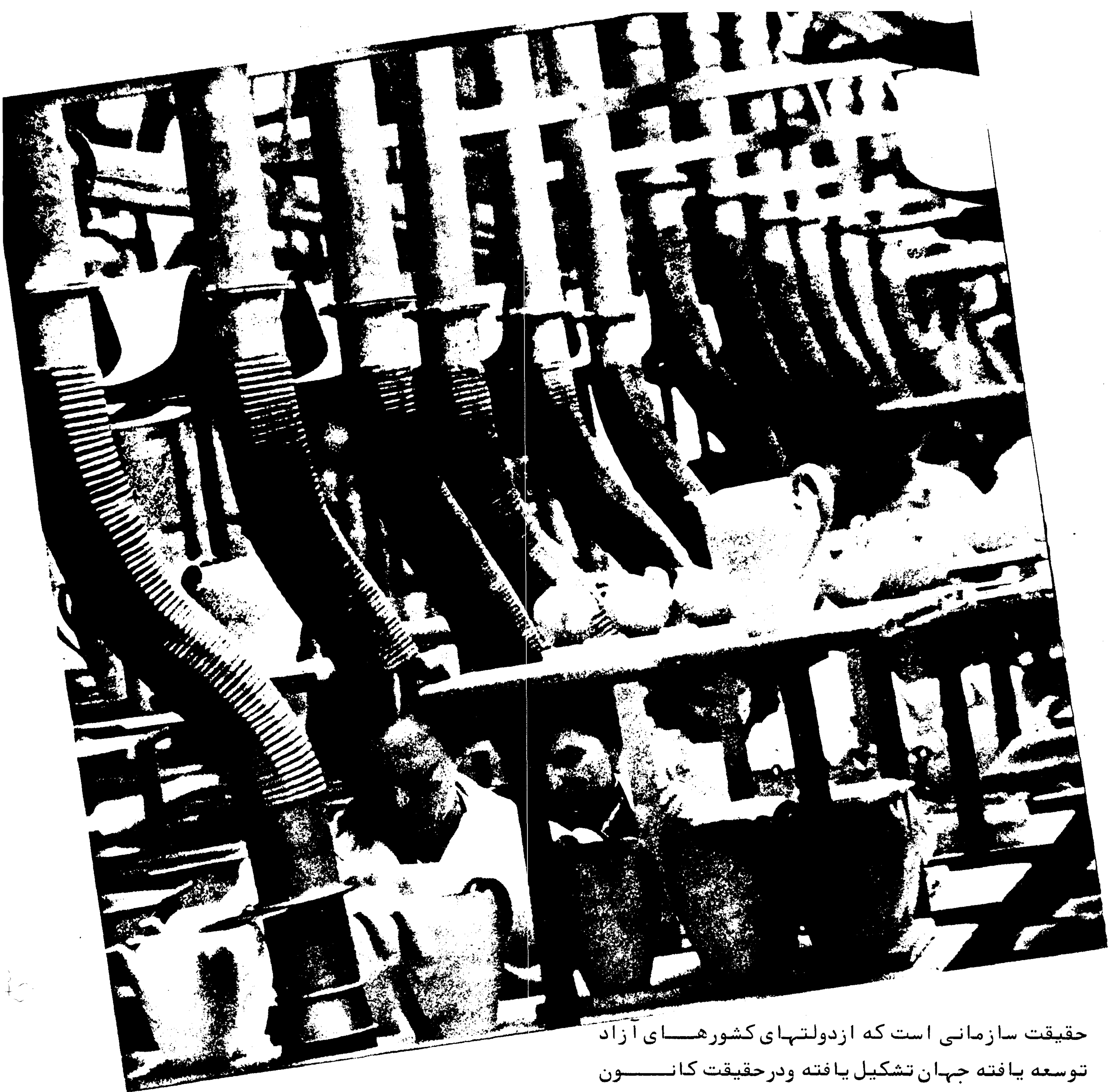
۱- موتورهای حرکت دهنده اقتصاد جهانی

کشورهای آزاداروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن نیروی محرکه اقتصاد دنیای غیرکمونئیست را تشکیل می‌دهند. مسائلی از قبیل بازارهای جهانی کالا، ابزارهای مالی و پولهای رایج باعث می‌شود که این کشورها هرچه بیشتر به یکدیگر نزدیک شوند. آنها بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بازارهای اصلی صادرات کشورهای جهان سوم را تشکیل داده‌اند و علاوه بر این در شمار منابع اصلی اعطای اعتبار و سرمایه به ملل در حال توسعه، محسوب می‌شوند. این کشورها در حقیقت

لوکوموتیوهای اقتصاد جهانی می‌باشند که حرکت قطارهای آن به چگونگی قدرت کشش آنها بستگی دارد. زمانی ایالات متحده به تنهای موتو و حرکت دهنده اقتصاد جهانی بود. در پرتو حمایت ایالات متحده، کشورهای اروپای غربی و ژاپن در فاصله ۱۵ یا ۲۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم، نه تنها توانستند خرابیهایی ناشی از جنگ را مرمت کنند، بلکه در بعضی ابعاد حرکت به سوی رونق و بهره‌وری اقتصادی نیز حتی از آمریکای شمالی سبقت گرفتند. اهمیت نسبی اقتصاد این کشورها در جهان افزایش یافت بطوری که خواسته یا نخواسته آنها نیز بعنوان موتورهای حرکت دهنده اقتصاد جهانی تلقی شدند. وضعیت توسعه اقتصادی و همچنین سیاستها آنها در صحنه اقتصاد جهانی (شمال و جنوب) دقیقاً مانند ایالات متحده از اهمیت یکسانی برخوردار شدند. رهبری ایالات متحده راهگشای ایجاد یک نظام اقتصاد جهانی شد که در آن قدرت و مسئولیت، بین ملل عمده سرمایه‌داری آزاد جهان تقسیم شد. باید گفت که عضویت دولت‌های تشکیل دهنده این نظام، کاملاً غیررسمی و نامنظم است و در آن، گروه‌بندیهای متعددی وجود دارد از جمله می‌توان به گروه‌هایی اقتصادی سالانه سران هفت کشور عمده و همچنین پنج کشور در هتل پلازا و لس‌وور اشاره نمود. در حقیقت باید گفت که قدرت واقعی فقط در اختیار سه کشور قرار دارد. این کشورها عبارتند از ایالات متحده، آلمان غربی به عنوان مهمترین کشور اروپایی و ژاپن. شاید بتوان انگلستان را نیز با وجودی که هنوز خارج از نظام پولی اروپایی قرار دارد، ولی به خاطر نقش این کشور در بازارهای مالی و تجارت جهانی، به جمع سه کشور فوق اضافه کرد.

این نظام اقتصادی برای کشورهای جهان چگونه است اگرچه دلیل باسئوال آغاز شدن سخن من این است که هنوز دهه ۱۹۸۰ به پایان نرسیده، اما وجود سؤال نیز، خود بر عدم رضایت از عملکرد اقتصاد شمال در دهه ۱۹۸۰ دلالت می‌کند.

قبل از اینکه به تشریح علل عدم رضایت از عملکرد اقتصاد شمال بپردازم، اجازه می‌خواهم قدری راجع به موافقتنامه اعضای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۳ در سال ۱۹۶۱ در پاریس سخن بگویم. سازمان فوق، در

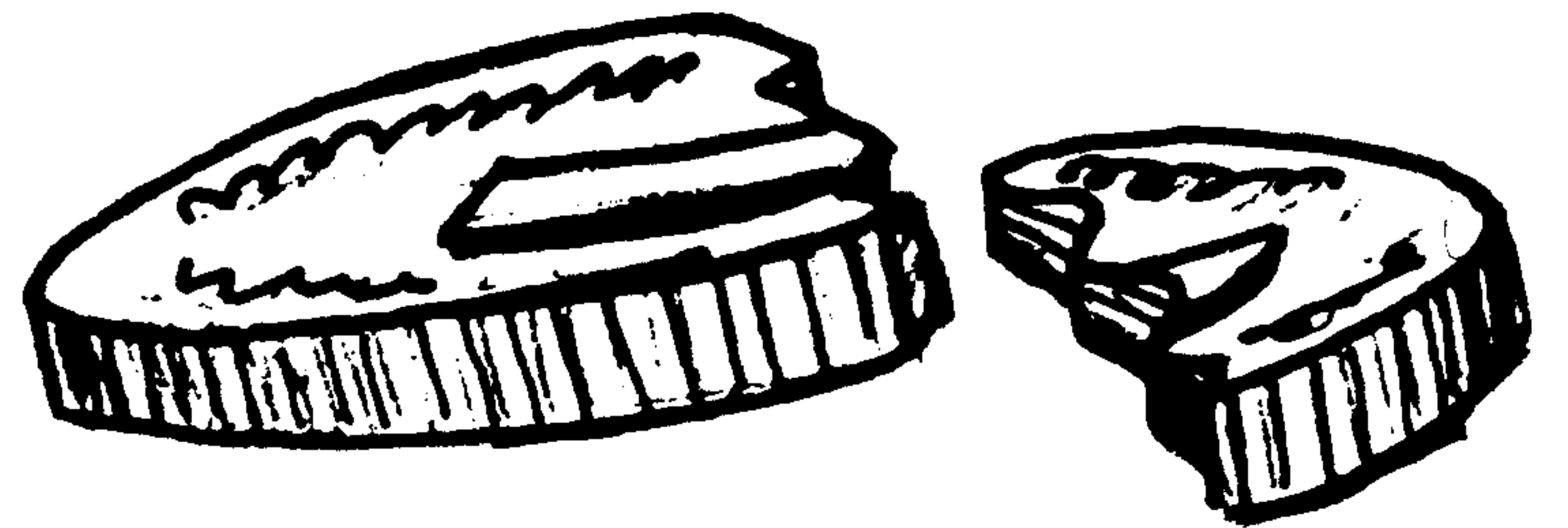


حقیقت سازمانی است که از دولتهای کشورهای آزاد توسعه یافته جهان تشکیل یافته و در حقیقت کانوون مشورتهای رسمی و غیررسمی جهانی و همچنین همکاری بین آنها در رابطه با سیاستهای مالی، پولی و سایر سیاستهای اقتصادی دیگر است. موافقتنامه سال ۱۹۶۱ هدف دسته جمعی خود را مبتنی کرد بر " ایجاد نرخ رشد ۵۰٪ تولید ناخالص ملی واقعی، برای ۲۰ کشور عضو در دهه بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ " منظور این موافقت نامه در رسیدن به هدف مذکور، در حقیقت با لا بردن سطح زندگی در کشورهای صنعتی و همچنین افزایش قابل توجه کمکها به کشورهای کمتر توسعه یافته بود. در واقع باید گفت که این سازمان با همکاری کشورهای عضو خود نه تنها توانست به اهداف فوق برسد بلکه از آن نیز پا فراتر نهاد.

آیا می‌توانید تصور کنید که امروزه برخی از همان دولتها در صدد اجرای چنین قطعنامه‌ای و رسیدن به چنین اهدافی باشند؟ پاسخ این سؤال منفی است، زیرا برای آنها دستیابی به رشد واقعی در اولویت بالایی قرار ندارد. اولویتهای برتر آنها جلوگیری از تورم، جلوگیری از بی ثباتی مالی و تنظیم قوانین حاکم بر بازارهای ملی و بین‌المللی است. حتی اگر آنها درباره اینکه رشد تولید واقعی در کشورهای خودشان و همچنین در سایر کشورهای دیگر جهان باید موضوع مهمی تلقی شود، با یکدیگر موافقت نمایند، ولی به هیچ وجه به نرخ رشد نزدیک ۵۰٪ در هر دهه فکر نخواهند کرد.

۲- زمینه قبلی: تورم همراه با رکورد دهه ۱۹۷۰

دهه ۱۹۷۰ در تاریخ اقتصادی، بعنوان دهه تورم همراه با رکود و بیکاری فراوان، ثبت خواهد شد. این دهه در اثر رکود اقتصادی ایالات متحده، و به منظور تغییر جهت حرکت افزایش تورم ازدو به پنج درصد که در نتیجه رونق اقتصادی اواخر دهه ۱۹۶۰ به وجود آمده بود، شروع شد. گرمای رونق اقتصادی اواخر دهه ۱۹۶۰ در حقیقت نتیجه قابل پیش بینی ناشی از تاخیر افزایش مالیاتها برای تامین مالی جنگ ویتنام توسط جانسون رئیس جمهور آمریکا بود. رکود سالهای ۱۹۶۹-۱۹۷۱ به منظور آرام و سرد نمودن اقتصاد طراحی شده بود، و بر خلاف آنچه که انتظار می رفت تاثیر بسیار ناچیزی بر تورم داشت.

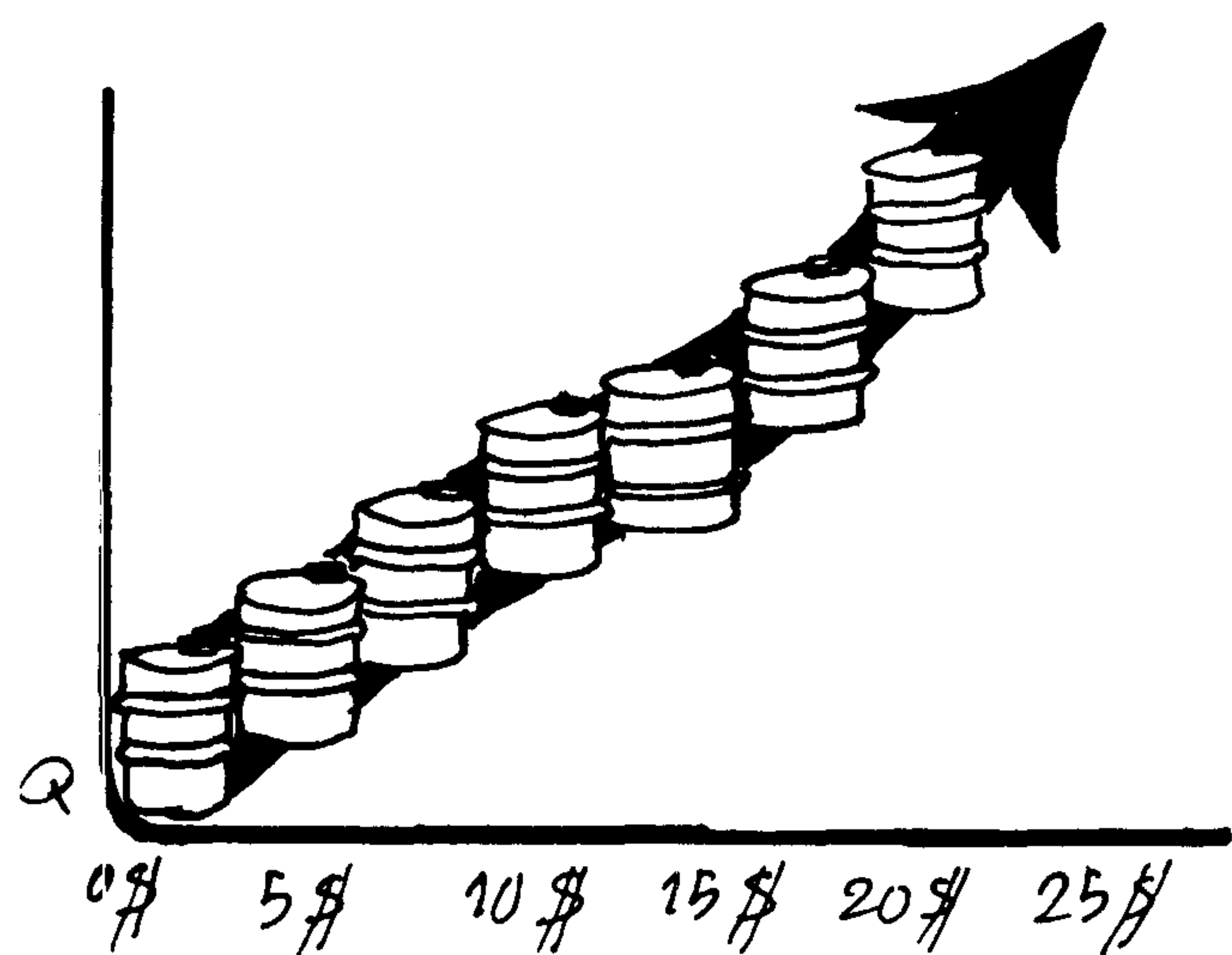


بهبود وضعیت اقتصادی در سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳، همزمان با رونق اقتصادی در سایر کشورهای دیگر، باعث افزایش قیمت جهانی کالا شد. یکی از عواملی که در این موضوع موثر بود، خرید دلار توسط کشورهای اروپایی و ژاپن بود که در نتیجه کسری در ترازپرداختهای ایالات متحده انتشار یافته بود. آنها در حالی متوسل به اتخاذ چنین سیاستی شدند که می توانستند به جای آن ارزش پولهای خود در مقابل دلار را افزایش دهند. خرید دلار توسط این کشورها حتی بعد از اینکه نیکسون رئیس جمهور آمریکا به آنها هشدار داده بود که دلارها دیگر قابل تبدیل به طلا نیستند نیز ادامه یافت. نتیجه این تضاد پولی بین المللی این بود که سرانجام در سال ۱۹۷۳ سیستم نرخ ارز ثابت برتون وودز با اضمحلال مواجه شد و سیستم موجود نرخ ارز شناور جایگزین آن شد. در سال ۱۹۷۳ مهمترین واقعه تاریخ اقتصادی جدید جهان در زمان صلح که دنیا را متحیر ساخت، به وقوع پیوست. این واقعه در حقیقت چیزی جز تحریم اوپک و چهار برابر شدن قیمت نفت توسط این سازمان نبود.

در پاسخ به آمارهای منتشره مربوط به تورم نامیمون تمامی بانکهای مرکزی عمده با توسل به سیاست محدود نمودن اعتبارات و افزایش نرخهای بهره که باعث ایجاد رکودهای وخیمی شد از خود واکنش نشان دادند. سال ۱۹۷۳ یک سال استثنایی و فوق العاده بوده است که اقتصاد جهانی هیچگاه وضعیتی مانند آن را تجربه نکرده است.

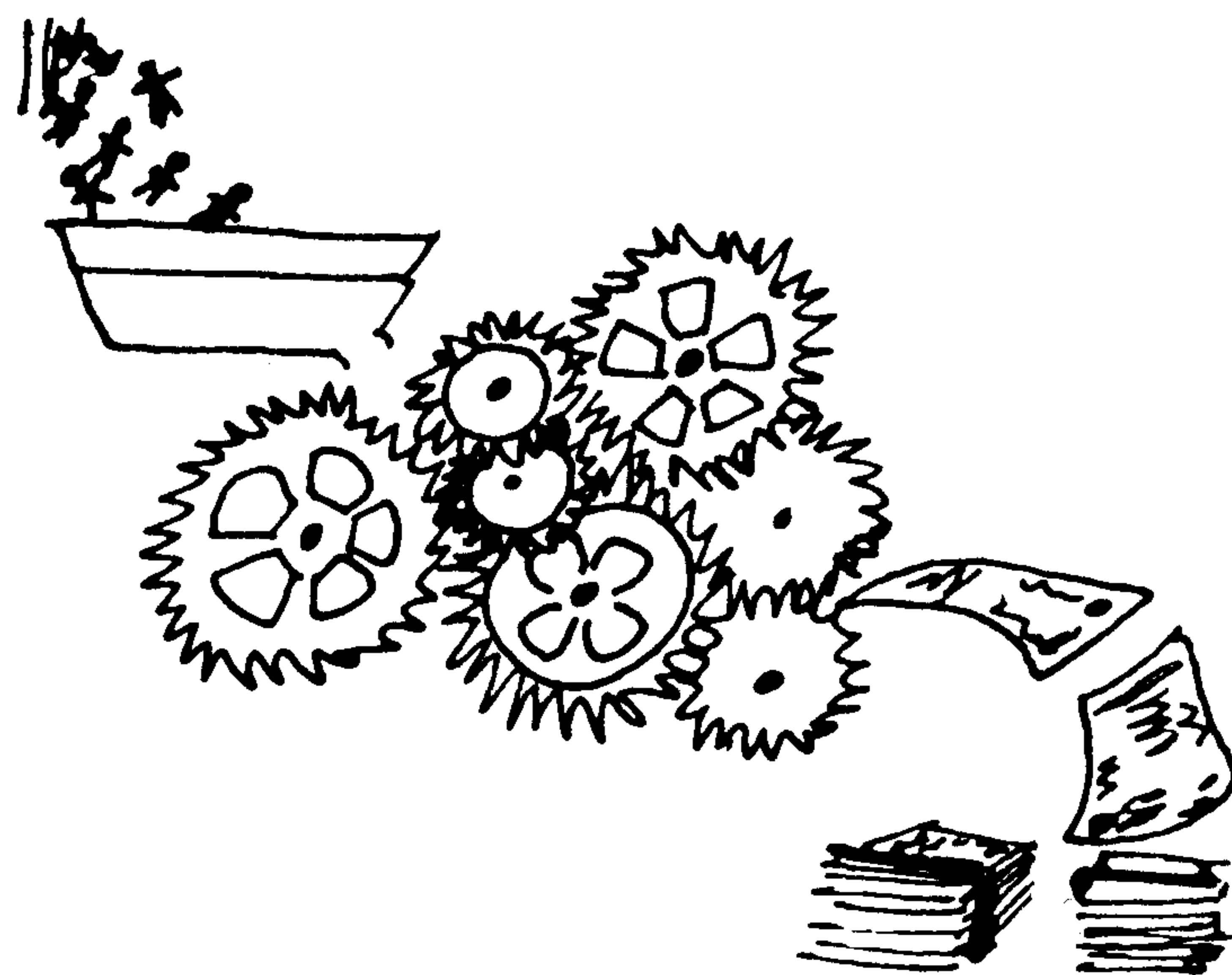
در فاصله سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۹ اقتصادهای عمده جهان نسبت به درجه بهبودی ناشی از ضربه ناگهانی اوپک، ورکودهای سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۴، از وضعیت کاملاً متفاوتی نسبت به یکدیگر برخوردار بوده اند. نرخهای تورم که در زمان افزایش قیمت نفت به حداکثر میزان خود رسیده بود کاهش یافت، ولی به استثنای ژاپن در هیچ کشوری این نرخ به میزان قبل از زمان افزایش قیمت نفت برسد. در این رابطه ایالات متحده موفقیت ممکن را کسب نمود.

کارتر رئیس جمهور آمریکا، در جلسه سران هفت کشور عمده در سال ۱۹۷۸، آلمان، ژاپن و انگلستان را در رابطه با اتخاذ سیاستهای مالی و پولی انبساطی تشویق کرد و در مقابل وی و کنگره آمریکا تعهد نمودند که قیمت نفت را مجدداً کنترل کنند. شش ماه بعد انقلاب ایران شروع شد که این انقلاب باعث ایجاد وقفه در ارسال نفت از خلیج فارس و سه برابر شدن قیمت نفت و در نتیجه وقوع موج دیگری از تورم گردید. وابستگان ناراضی کارتر در جلسه سران هفت کشور عمده، مخصوصاً "آلمانیها" تورم ایجاد شده را ناشی از اتخاذ سیاستهای انبساطی



توسط چند کشور بر مبنای " نظریه لوکوموتیو " آمریکایی ها دانستند .

به هر حال سیاستهای ضدتورمی اتخاذ شده توسط دولت‌ها و بانکهای مرکزی منظمتر و دقیقتر و رکودهای به وجود آمده حتی وخیمتر از سال ۱۹۷۴ بود . در سال ۱۹۸۲ نرخ بیکاری به بالاترین رقم خود از زمان بحران بزرگ اقتصادی رسید .



۳- اروپا و ژاپن در دهه ۱۹۸۰

با وجودی که اروپا و ژاپن توانسته‌اند از دورکود بعد از اوپک نجات یابند، وی هیچگاه قادر نشدند از رکودهای سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ به بهبود اقتصادی برسند . جدول شماره (۱) آمارهای مربوط به این موضوع را نشان می‌دهد . یکی از نکات قابل توجه در این جدول افزایش دو مرحله‌ای در نرخهای بیکاری و کاهش نرخهای رشد اقتصادی می‌باشد . همچنین باید توجه داشت که کاهش تولید ناخالص ملی واقعی در سالهای ۱۹۸۶ با برآورد روند آن در سالهای قبل از ۱۹۷۹ مقایسه شده است . علاوه بر این باید گفت که نرخهای پایین استفاده از ظرفیتهای هنوز نیز ادامه دارد .

آنچه که بیانگر بهبود وضعیت اقتصادی در این کشورها است (هرچند که این بهبود در درجه با لا و رضایت بخشی قرار ندارد) این است که کاهش تولید ناخالص ملی سرانجام متوقف شد، و در مقابل شاهد وجود نرخهای رشد مثبت هستیم . اما لازم به توضیح است که این نرخهای رشد بندرت از نرخ لازم برای جلوگیری از

افزایش بیکاری بیشتر بوده است . به عبارت دیگر نرخهای رشد فقط توانسته است خود را با رشد بهره‌وری و عرضه کار تطبیق دهد . در اروپای غربی تمامی نسل جوان بدون برخورداری از تجربه کار و یا انتظار یافتن کار سودمند به زندگی خود ادامه می‌دهند و همچنین میلیون‌ها کارگر پیر که کار خود را از دست داده‌اند، مجبورند از طریق کمکهای دریافتی از موسسات خیریه امرار معاش کنند .

در اینجا باید به یکنگته جالب توجه مربوط به ژاپن اشاره نمود . آمار بیکاری و رشد اقتصادی در این کشور با استانداردهای آمریکای و یا اروپایی منطبق است . اما در هر صورت این آمار نشان می‌دهد که وضعیت این کشور، بطور قابل توجهی بدتر از عملکرد گذشته و احتمالاً " عملکرد فعلی آن است . قوانین و مسائل مربوط به اشتغال در ژاپن در ارتباط با بیمه‌های بیکاری، با آنچه در غرب مشاهده می‌شود کاملاً " تفاوت دارد . نیروی کار مازاد در این کشور در لیست حقوقی باقی خواهد ماند، هر چند که پاداشها در شرایط نامساعد اقتصادی حذف می‌شوند . بر طبق برآورد اقتصاددانان ژاپنی، کاهش که در تولید واقعی این کشور، در نتیجه افزایش یک درصد در نرخ بیکاری به وجود می‌آید، در حقیقت معادل همان میزان کاهش در تولید واقعی است که در نتیجه افزایش یک درصد در نرخ بیکاری به وجود می‌آید، در حقیقت معادل همان نتیجه افزایش ۵ یا حتی ۱۰٪ در نرخ بیکاری در ایالات متحده به وجود می‌آید . به عبارت دیگر بر اساس قانون اوکان^۴ که برای اقتصاددانان حرفه‌ای شناخته شده است، تخمین شکاف تولید ناخالص ملی نهایی به ازای هر درصد نرخ بیکاری که در ایالات متحده (و در آلمان غربی) ۲/۵ می‌باشد، در ژاپن ۱۵ و یا حتی ۲۵ است . نرخ رشد اقتصادی ژاپن در این دهه به اندازه‌ای نبوده است که بتواند از افزایش بیکاری و شکاف تولید ناخالص ملی جلوگیری کند .

سیاستهای مالی و پولی در اروپا و ژاپن، عمداً " سعی نکرده است تا بیکاری یا ظرفیت غیرفعال اقتصادی در این کشورها را تقلیل دهد و یا این کشورها را به بهبود اقتصادی قابل توجهی پس از تجربه رکودهای ۱۰ یا ۱۵ سال گذشته هدایت نماید . در واقع سیاستهای مالی اتخاذ

جدول ۱- برخی از اطلاعات اقتصاد کلان کشورهای همکاران اقتصادی و توسعه *

کشور عمده	انگلستان	فرانسه	آلمان غربی	ژاپن	ایالات متحده
۳/۳	۳/۳	۲/۶	۰/۸	۱/۳	۴/۸
۵/۱	۵/۶	۵/۹	۳/۲	۲/۱	۵/۸
۸/۸	۱۱/۶	۸/۵	۸/۲	۲/۷	۹/۶
۸/۳	۱۱/۸	۱۰/۵	۸	۲/۸	۷
	۴۳	۸۵	۸۷	۱۰۰	۸۸
	۴۲	۸۲	۸۴	۹۰	۸۶
	۳۲	۷۷	۷۸	۸۳	۷۵
	۴۷	۷۹	۸۵	۹۲	۸۱
	۳/۸	۵/۲	۴/۱	۹/۸	۳/۸
	۱/۴	۳/۱	۲/۴	۳/۷	۲/۸
	۱/۷	۱/۲	۱/۴	۳/۷	۲
	-۲/۲	۱۲/۳	۶/۶	۰	۵/۴
	۶	۱۸/۵	۱۱/۹	۱۹/۳	۸/۶
	۶/۹	۵/۸	۷/۹	۸/۲	۲/۶
۱۳	۱۲/۷	۱۴/۶	۱۰/۷	۲۳/۴	۷/۱
۹/۶	۱۵/۵	۱۳	۵/۵	۷/۴	۸/۴
۶/۲	۹	۱۱/۵	۳/۴	۳/۹	۳/۹
۳/۳	۷/۶	۴/۴	۳/۶	۲/۴	۲

نرخ بیکاری (درصد) (متوسط سالانه)^a

شاخصهای استفاده از ظرفیت^b

رشد واقعی (درصد) سالانه (تولید ناخالص ملی یا داخلی)^c

شکاف تولید : درصد کاهش تولید ناخالص ملی (داخلی) سال ۱۹۸۶ در مقایسه با برآورد تولید در این سال بر اساس پیش بینی سالهای قبل از ۱۹۷۹^d

میانگین
روندهای
و
تورم مزد پولی (درصد)^e

ایالات متحده و ایس آلمان غربی برای سال ۱۹۷۷ میلادی

		f (درصد افزایش نسبت به سال قبل)			g	
مزیتمای هر واحد کار	h	۲/۱	۰/۸	-۱/۲	۲/۹	۱۹۶۵
	۱۹۷۳	۴/۶	۵/۴	۲/۳	۲/۴	۱۹۷۳
	۱۹۷۹	۵/۳	۶/۱	-۲/۵	۶/۹	۱۹۷۹
	۱۹۸۳	۲	۹/۶	-۰/۱	۱/۸	۱۹۸۳
	۱۹۸۶	۲	۱/۵	۲	۲/۷	۱۹۸۶
	۱۹۶۵	۲/۱	۲/۱	۲/۵	۲/۹	۱۹۶۵
	۱۹۷۳	۴/۶	۷/۲	۴/۵	۵/۸	۱۹۷۳
	۱۹۷۹	۵/۳	۶/۱	-۲/۵	۸/۶	۱۹۷۹
	۱۹۸۳	۲	۹/۶	-۰/۱	۲/۹	۱۹۸۳
	۱۹۸۶	۲	۱/۵	۲	۲/۶	۱۹۸۶

تورم قیمت: شاخص ضمنی تولید ناخالص ملی یاد داخلی (درصد افزایش نسبت به سال قبل)

* اطلاعات این جدول در حقیقت ارقام تجدید نظر شده موجود در منبع زیر می باشد:

James Tobin, 1984, unemployment in the 1980 : Macroeconomic diagnosis and proscrition, Unemployment and Growth in Western Economics, Council on Foreign Relations, Inc, p. 80 and 107.

از منابع زیر برای بهنگام نمودن ارقام جدول استفاده شده است تمامی شماره های جدول به استثنای آنها یکدیگره دقیقاً " معین شده است مربوط به منبع زیر می باشد.

OECD Economic Outlook 41, June 1987.

(a) نرخ بیکاری در ارقام مربوط به کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی یوتوسعه بر مبنای تعریف ایالات متحده تعدیل شده است. منبع جدول ۱۹. تخمینهای استفاده از ظرفیت صنایع: برای ژاپن وزارت تجارت بین المللی وشاخص صنعت بر اساس سال ۱۹۷۳ تعدیل شده است. برای انگلستان ارقام بر مبنای درصد بنگاههای تولیدی است که استفاده کامل از ظرفیت خود را گزارش کرده اند.

منبع: OECD Main Economic Indicators, August 1987, part II

(c) منبع: OECD Economic Outlook no 40 and no 41

(d) منابع: OECD Economic Outlook no 40 and no 41

(e) مزد ساعتی در صنایع برای ایالات متحده و آلمان غربی، دریافتی ماهانه برای ژاپن، دریافتی هفتگی برای انگلستان. نرخ مزد ساعتی برای فرانسه.

شده، سیاستهای انقباضی بوده است که ایجاد کسری بودجه در سطح پایین و یا حتی ایجاد تعادل و مازاد بودجه در سطوح پایین اشتغال و تولید از اهداف آن بوده است (رجوع شود به جدول شماره ۲)، سیاستهای پولی اعمال شده نیز بسیار محتاطانه بوده است. با وجودیکه نرخهای بهره به همراه نرخهای تورم کاهش یافته است ولی نرخهای واقعی بهره در سطحی بالاتر از دورههای بهبود اقتصادی گذشته باقی مانده است.

در غیاب وجود هرگونه نیروی محرکه داخلی برای تقاضای کالا و خدمات، اروپا و ژاپن از افزایش تقاضا برای کالاهای خود که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به ایالات متحده صادر می‌شد، استقبال کردند. بهبود اقتصادی در آمریکا بیش از اروپا و ژاپن باعث افزایش تقاضا برای واردات، در نتیجه افزایش ارزش دلار در فاصله سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ گردید. این وضعیت موجب شد تا شهروندان آمریکایی و سایر خریداران دیگر محصولات آمریکایی، کالاهای ارزانتر دیگری را جانشین محصولات آمریکایی کنند.

اتکا به رونق و رشد اقتصادی از طریق گسترش صادرات، در حقیقت یک عادت دراز مدت اروپا و ژاپن است. آنها هیچگاه به این امر که برای دستیابی به رونق اقتصادی باید به تقاضای داخلی خود توجه کنند و کمتر به رونق اقتصادی جهان تکیه نمایند، اعتنایی نکرده‌اند. این کشورها در فاصله سالهای ۱۹۶۱-۱۹۷۳ از وجود یک سیستم برابری ارز کم اهمیت، استفاده بردند و فقط در نتیجه تحمل فشار بسیار زیاد، ارزش پول خود در مقابل دلار را افزایش دادند و با این عمل در اضمحلال سیستم برتون وودز سهیم شدند. اکنون که سیستم نرخ ارز شناور باعث افزایش ارزش پول این کشورها در سالهای ۱۹۸۵-۱۹۸۷ شده است، آنها بانگرانی واضطراب از ایالات متحده خواسته‌اند که برای جلوگیری از کاهش ارزش دلار به آنها بپیوندد، در حالی که از انجام هر گونه اقدام داخلی در جهت ایجاد نیروی محرکه به منظور افزایش تقاضا برای کالاهای داخلی و کالاهای وارداتی احتراز نموده‌اند.

چرا دوستان و وابستگان ما اینگونه رفتار می‌کنند؟

چند دلیل وجود دارد:

۱ - آنها هنوز مشغول نبرد در آخرین جنگ می‌باشند، هنوز تورم دشمن اصلی قلمداد می‌شود. ژاپن و آلمان خود هنوز متوجه نشده‌اند که در این نبرد پیروز شده‌اند. آنها نرخ تورم قیمتها را تقریباً "به صفر رسانیده و تورم‌ناشی از هزینه کار را توانسته‌اند حتی به نرخی پایین تر از صفر تقلیل دهند. تورم در آلمان یک خواب وحشتناک ملی تلقی می‌شود و همسایگان اروپایی این کشور هیچ راهی جز اجرای سیاستهای اقتصاد کلان آلمان ندارند. باید اشاره نمود که در بیشتر سالهای بعد از جنگ تاکنون، آلمان توانسته است به صورت موفقیت آمیزی ترکیبی از تورم و بیکاری در سطح پایین را به همراه رشد سریع اقتصادی در این کشور حفظ کند. همچنین در هیچیک از دو کشور ژاپن و آلمان، نهادهای بازار کار که منبع ایجاد فشارهای تورمی باشند مشاهده نمی‌شود. بانکهای مرکزی این دو کشور بعنوان مرکز مبارزه با تورم از شهرت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار شده‌اند. اما ثمره این سرمایه‌گذاری در شهرت و اعتبار نمی‌تواند تا ابد برداشت نشود، بلکه باید زمانی فرارسد تا از آن استفاده نمود.

۲ - سیاستگذاران اقتصادی در کشورهای اروپای غربی معتقدند که بیکاری در این کشورها از نوع بنیانی و کلاسیک است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را از طریق افزایش تقاضای کل کاهش داد. عرضه نیروی کار در صنایع و مشاغل نامناسب متمرکز شده است. مزدهای واقعی در سطحی بالا و برعکس حاشیه سود در سطحی پایین است، بطوریکه در نتیجه این امر، هیچگونه انگیزه‌ای از جانب کارفرمایان برای استخدام نیروی کار جهت پاسخگویی به تقاضای جدید و تولید بیشتر مشاهده نمی‌شود. خطر تورم همواره در اذهان وجود داشته است. وحشت از اینکه به منظور سودآور نمودن افزایش تولید، بالا بردن قیمتها از جانب کارفرمایان، به دنبال خود باعث افزایش مزدهای پولی می‌شود نیز همواره مشاهده شده است. اما گذشت سالهای متمادی که شاهد کاهش اهمیت تورم و در مقابل افزایش تولید (هر چند بکندی) بوده‌ایم، صحت بحثهای فوق را دچار خدشه نموده است. حتی اقتصاددانانی که در اصل بعنوان طرفدار سیاست مزد واقعی با لا و غیر قابل انعطاف برای علاج بیکاری در کشورهای اروپایی شناخته شده‌اند، نمی‌توانند تصور

کنند که این سیاست نرخ بیکاری ۸ تا ۹٪ برای آلمان و نرخ بیکاری دورقمی در سایر کشورهای ایمن قاره و انگلستان را توجیه می‌کند. با وجودی که وحشت از بالا بردن مزد توسط اتحادیه‌های تجاری در انگلستان معقول به نظر می‌رسد، ولی به هیچ وجه معلوم نیست که خطر افزایش دستمزد در نرخ بیکاری ۱۲٪ کمتر از نرخ ۸ یا ۶٪ باشد. به هر حال چنانچه در جامعه‌ای آنقدر تضاد وجود دارد که نبرد طبقاتی باعث ایجاد تورم همراه با بیکاری در سطح بالایی می‌شود، در این صورت دولت برای مبارزه با این تضاد باید یا یک قرارداد اجتماعی جدیدی وضع نماید و یا بازار کار و سایر بازارهای دیگر را از قدرت انحصاری آزاد کند.

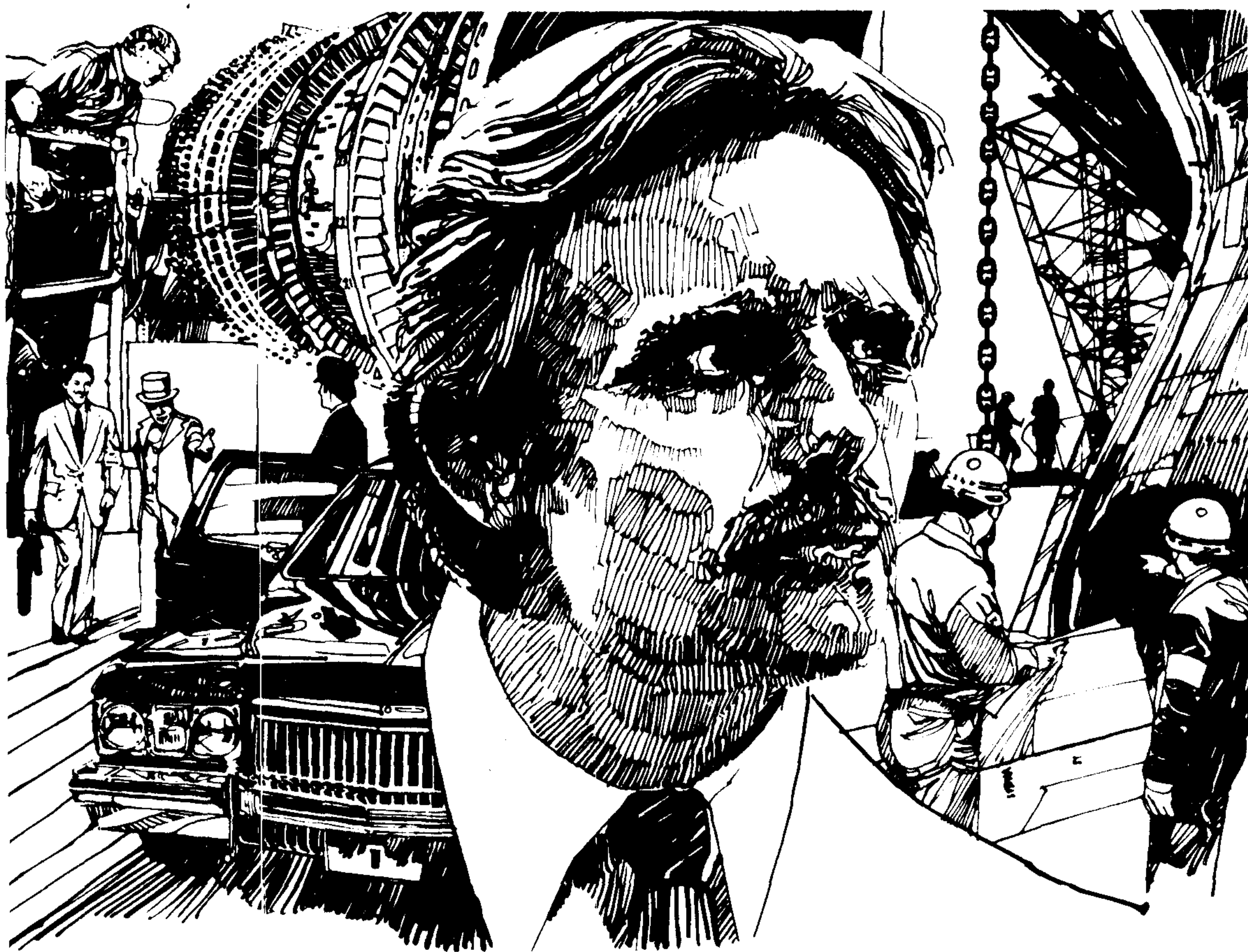
۳ - یکی دیگر از دلایلی که ارائه شده این است که سیاست رفاه اجتماعی را باید مقصود دانست. زیرا ادامه زندگی ومرار معاش با استفاده از کمکیهای مختلف بدون عوض دریافتی آنقدر زندگی راحتی برای کارگران بوجود می‌آورد که آنها حتی حاضر نیستند در مشاغل با مزد معقول کار کنند. کافی است اشاره شود که نهادهای رفاهی موجود در کشورهای اروپایی، آمریکاییها را متحیر ساخته و مارانیزد چار شگفتی نموده است که چرا سیستم رفاهی معتدل ما (آمریکا) اینچنین مورد جدل واقع شده است. آنها من را نیز به تامل واداشته اند که چرا دولت‌های محافظه‌کار انتخابی که مدتی بسیار طولانی زمان قدرت را در اروپا در دست دارند، می‌توانند چنین نهادهایی را که موجب کاهش اشتغال و تولید می‌شوند، تحمل کنند. چرا نباید آنها را اصلاح نمود؟ شاید برای تعیین دقیق قربانیان ناشی از سیاست‌های اعمال شده دیگر به آنها نیاز است؟ به هر حال اکنون سیستم رفاهی آنها جدید است. این سیستم مانع ایجاد رونق، رشد و اشتغال کامل در سال‌های قبل از ۱۹۷۳ نشده است و امروز نیز مانع ایجاد نتایج فوق در سوئد که بهترین سیستم رفاهی را داراست. نمی‌باشد.

۴ سیاست مدیریت تقاضای موثر به خاطر اعتقاد و نظریات مقامات بانک مرکزی و سایر سیاستگذاران اقتصادی دیگر مورد قبول واقع نشده است. آنها با پیروی از سیاست ضدکینزی شدیداً " معتقدند که بازارها می‌توانند به بهترین نحو ممکنه به کار خود ادامه دهند.

آنها از اکتفا به طرفدار عرضه حمایت می‌کنند ولی به جای حمایت جدی از منحنی لافرد^۵ در ارتباط با سیاست مالی رفتاری کاملاً " محافظه‌کارانه دارند و همچنین این کشورها و مخصوصاً " ژاپن از سیاست پولی طرفداری می‌کنند. آنها از نیروی محرکه افزایش تقاضا چه در بخش خصوصی و چه تقاضای ناشی از صادرات خارجی حمایت می‌نمایند ولی به نظر آنها اتخاذ هرگونه سیاست داخلی در این باره امری ممنوعی و خطرناک خواهد بود.

۴- اقتصاد ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰

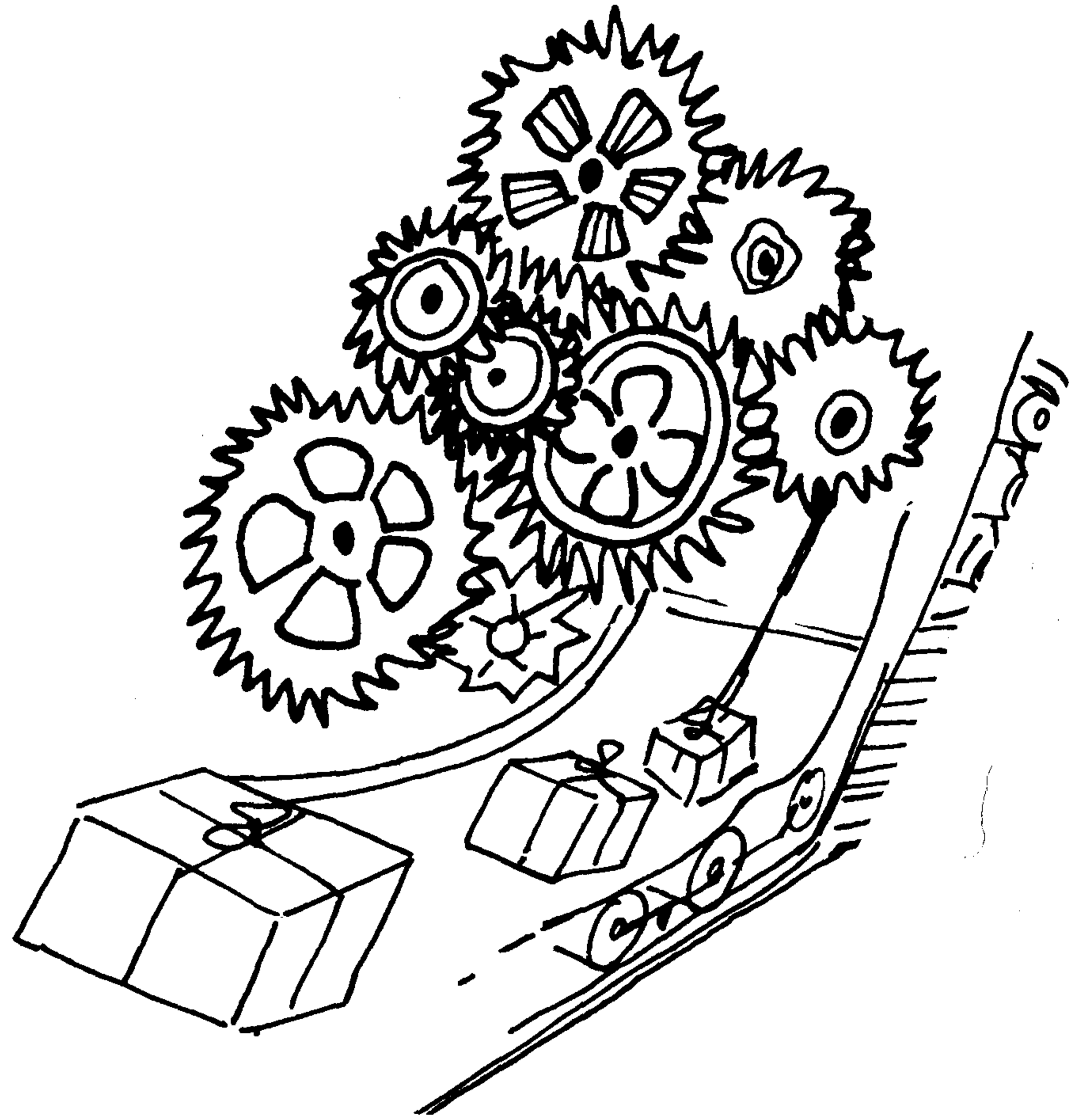
ایالات متحده کشوری تک و تنها، منزوی و خارج از گروه بوده است. در پاییز سال ۱۹۸۲ بانک مرکزی تحت رهبری پل واکر سرانجام به سیاست انقباضی غیرقابل انعطافی که تنها سه سال قبل در این کشور اعمال شده بود پایان داد و سیاستی کاملاً " عکس آن را پیشنهاد نمود. رکود اقتصادی عمیق تر از آنچه که قابل تصور و انتظار بود، به وجود آمد. رکود اقتصادی و کاهش قیمت‌ها نهادهای مالی موجود در ایالات متحده و سایر کشورهای دیگر جهان را در معرض خطر قرارداد زیربده‌کاران در داخل و خارج قادر به انجام تعهدات خود با توجه به بالا رفتن نرخهای بهره و انتظارات، نبودند. در میان مقامات بانک مرکزی و مسئولین دولتی، واکر تنها فردی بود که به عمق بحرانی که گریبانگیر کشورهای بدهکار جهان



سوم و طلبکاران آنها شده بود، پی برد. وی بدون عراق اظهار نمود که در مبارزه بر علیه تورم پیروز شده است و توانسته است نرخ تورم که به علت اتخاذ سیاستهای نادرست گذشته به رقمی حدود ۹ تا ۱۰٪ رسیده بود را به رقمی در حدود ۵٪ کاهش دهد.

در اوت سال ۱۹۸۸ یعنی زمان بازنشستگی واکر، از وی به عنوان فردی که در جنگ با تورم موفق و صاحب اعتبار شده است، تجلیل به عمل آمد. به نظر من او به خاطر اینکه در سال ۱۹۸۲ متوجه شد که چه موقع باید توقف نماید و همچنین به خاطر ایجاد تحولی عظیم در اقتصاد آمریکا و سایر کشورهای جهان و علاوه بر این به خاطر جلوگیری از ورشکستگی های اقتصادی و مالی نیز قابل ستایش و قدردانی می باشد.

در همان زمان اقتصاد آمریکا شاهد افزایش قابل



توجهی در تقاضای کل بود که این امر ناشی از اتخاذ سیاستهای مالی دولت ریگان و کنکره آمریکا در سال ۱۹۸۱ و همچنین به خاطر کاهش مالیاتها و افزایش مخارج دفاعی بود که البته بخشی از این افزایش تقاضا به علت کاهش مخارج خصوصی خنثی گردید. اتخاذ سیاست مالی انبساطی فوق همراه با سیاست جدید پولی باعث وقوع رونق اقتصادی سریعی در اواسط سال ۱۹۸۲ در این کشور گردید. بطوری که نرخ بیکاری از حد اکثر میزان خود که رقمی بالغ بر ۷/۱۰٪ بود به رقمی در حدود

۷٪ کاهش یافت. در آن زمان بانک مرکزی اقدام به کند نمودن آهنگ رشد واقعی اقتصادی نمود. بنابراین چنانچه بگوییم بانک مرکزی با بالا نگذاشتن نرخهای بهره و در نتیجه خنثی نمودن اثرات سیاست مالی انبساطی باعث متوقف شدن بهبود اقتصادی شده است، سخنی به گزاف نگفته ایم. تا اواخر سال ۱۹۸۶ رشد واقعی اقتصادی فقط توانسته است نرخ بیکاری را به میزان ناچیزی کاهش دهد. از آن زمان با وجودی که نرخ بیکاری به رقمی کمتر از ۶٪ کاهش یافته است ولی آهنگ رشد تولید ناخالص ملی تقریباً "تغییری نکرده است."

بر خلاف اروپا و ژاپن، ایالات متحده به هیچ وجه در سطح نرخ بیکاری و استفاده از ظرفیت اقتصادی دوران رکود متوقف نشد. بنابراین ما (ایالات متحده) کماکان به عنوان موتور تقاضای جهانی به کار خود ادامه دادیم که این نقش را بیشتر به خاطر وضعیت کسری تجاری خود ایفا نموده ایم. چندین سال قبل، بیشتر تحلیلگران و سیاستگذاران اقتصادی تصور می کردند که پایین ترین نرخ بیکاری غیر تورمی برای ایالات متحده نرخ ۶٪ یا بیشتر می باشد. میزان بیکاری ما اکنون در نرخ ۶٪ پایین تر از آن است و به هیچ وجه احساس نمی کنیم که در وضعیت اشتغال کامل و یاد سطح نرخ طبیعی بیکاری به سر می بریم. هیچگونه تنگنای اقتصادی در کشور ما مشاهده نمی شود. ظرفیت اضافی صنایع هنوز به طور غیر عادی در سطح بالایی قرار دارد. حرکت مزدها بسیار عالی است. اتحادیه های کارگری قدرت اعتصاب خود را از دست داده اند. علت این امر شاید به خاطر این است که آنها و کارفرمایان، رقابت خارجی را امری جدی تلقی می کنند، یا شاید به خاطر این است که مناطق تحت نفوذ آنها را صنایع نزولی تشکیل می دهد و یا شاید به خاطر این است که رکودهای واکر و مقاومت سرسختانه ریگان در مقابل اعتصاب کنترل کنندگان خطوط هوایی درس خوبی به آنها داده است. من تردید دارم که تجربه دهه ۱۹۷۰ باعث ایجاد بدبینی

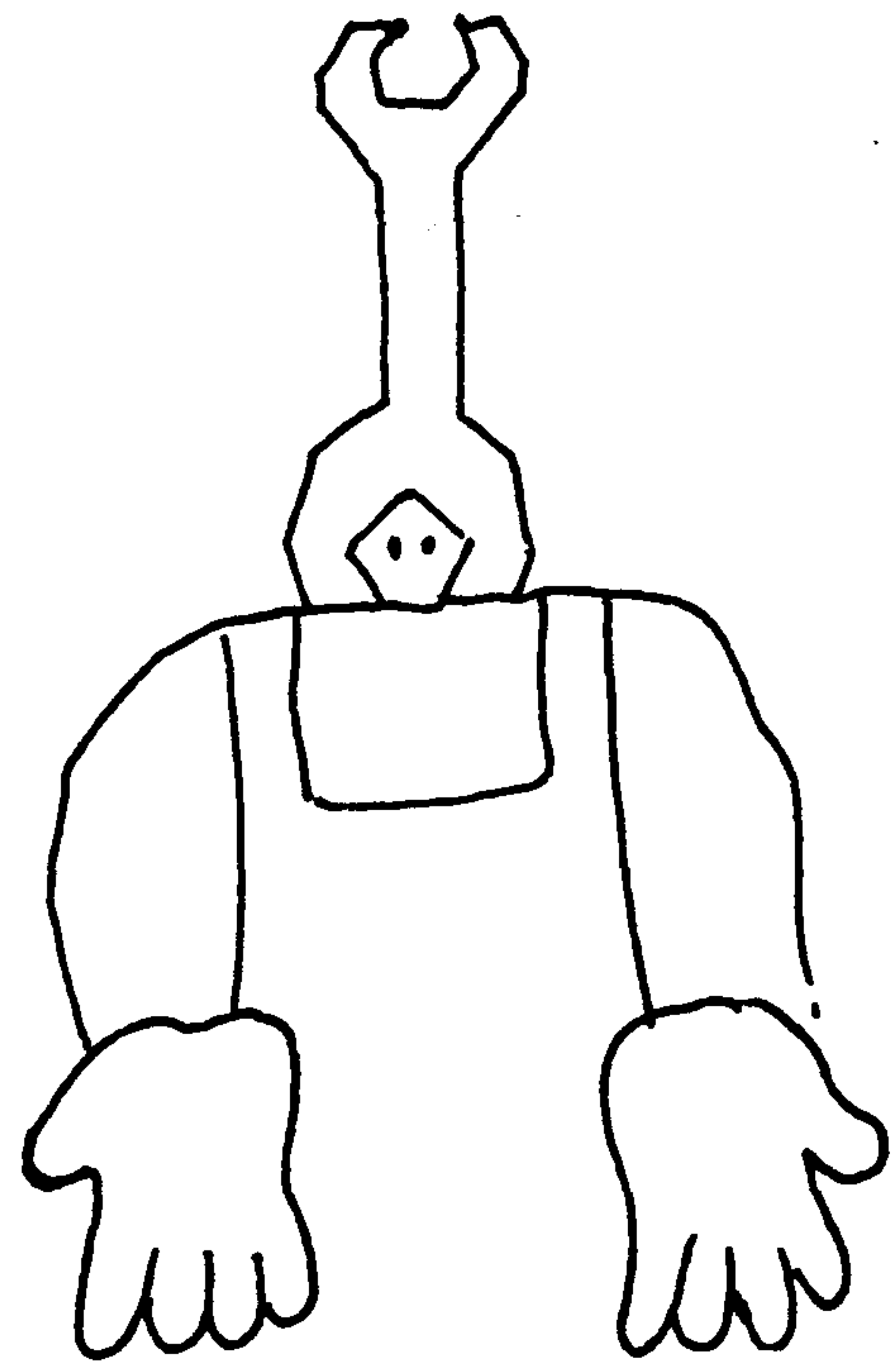


توق العاده زياد در رابطه با انتظارايجاد نتايج تورمی ناشی از وجود بيکاري در سطح پايين شود. شايد وحشت زتورم تنها به خاطر افزايش ناگهانی قيمت نفت که در دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت، باشد. ولی خوشبختانه باييد گفت که چنين ضربه‌ای تاکنون در اين دهه رخ نداده است. ريگان رئيس جمهور آمریکا مانند ساير سران هفت کشور عمده فردی محافظه‌کار می‌باشد، اما محافظه‌کاری و در سياستهای اقتصادی، رفتاری عجيب و منحصر به فرد محسوب می‌شود. سياست مالی وی با سياست پيشنهادهی ساير شرکای او متفاوت است. اساس سياستهای منحصر به فرد او سياست پيشنهادهی از جانب طرفداران سرسخت اقتصادی طرفدار عرضه وابسته به آرتور لافر است. آنها بر مبنای يك برداشت خیالی و موهومی، معتقدند که کاهش نرخ مالیات می‌تواند چنان قدرتی داشته باشد که ز طریق ايجاد رشد و گسترش سريع اقتصادی در آمد مالیاتی بیشتری برای دولت ايجاد نماید. علاوه بر اين و کلاما "خلاف نظریه لافر، استراتژی سياسی ريگان اين بود که با ايجاد کسری بودجه و استفاده از ناخشنودی مردم از اين امر، کنگره آمریکارا مجبور نماید تا کاهش قابل توجهی در مخارج اجتماعی را قبول نماید. واقعیات نشان داد که بيچیک از اين دو نظریه به هيچ وجه صحيح نبودند. نظریه اول به خاطر اينکه واقعا "يلکنظریه موهومی بود. نظریه دوم به خاطر اينکه کنگره آمریکا بعد از اينکه بدون هيچ گونه اعتراضی کاهش بودجه سال ۱۹۸۱ را پذيرفت و لسی ز کاهش بیشتر بودجه امتناع ورزید و نتیجه اينکه مخارج دفاعی را کمتر از آنچه که ريگان می‌خواست تصويب نمود. کسری بودجه را نيز بهانه قرارداد تارئيس جمهور را مجبور ند با سياست افزايش مالیاتها موافقت نماید. اين بن بست و اين سریال لااقل برای مدت یکسال ديگر ادامه نواهد يافت.

نتايج به وجود آمده در سطح اقتصاد کلان در حقیقت حکايت از ترکیب نامساعد و غیرعادی سياست مالی و پولی می‌نماید که باعث با لا رفتن نرخهای بهره (پس از کسرتورم) به میزان چند درصد بيش از ساير دوره‌های بهبود اقتصادی، شده است. وجود اين نرخهای بالای بهره تا اواسط سال ۱۹۸۵ باعث جذب سرمايه‌های جهانی به شکل دارایی های دلاری شد که به دنبال آن ارزش دلار

با لا رفت و اين امر به نوبه خود موجب شد تا محصولات آمریکایی قدرت رقابتي خود را از دست داده و در نتیجه کسری تجاری قابل توجهی را به ارمغان آورد. در رابطه با اقتصاد کلان باييد گفت که کاهش خالص صادرات در ایالات متحده که در حقیقت سرمايه‌گذاري می آمریکا در ساير کشورهای جهان می‌باشد، با افزايش مخارج مصرفی ناشی از کاهش مالیاتها و افزايش مخارج دفاعی کاملاً خنثی شد. سرمايه‌گذاري داخلی به شکل کارخانه و تجهيزات تجاری و همچنین سرمايه‌گذاري به شکل ساختمانهای مسکونی نیز از وضعیت خوبی برخوردار نبودند. بعد از حرکت برق آسای سالهای ۱۹۸۳-۱۹۸۴ آثار وحشتناک نرخهای بهره و رقابت خارجی به هيچ وجه اجازه ندادند تا سياستهای مالیاتی مشوق انگیزه سرمايه‌گذاري که بر طبق قانون سال ۱۹۸۱ وضع شده بودند، مفید واقع شوند. در اصلاح نظام مالیاتی که در سال ۱۹۸۶ صورت گرفت، قانون فوق به همراه قانون معافيتهای مالیاتی سرمايه‌گذاري سال ۱۹۶۱ به کلی جذب شد.

باييد گفت با اتخاذ سياستهای مالی عادی زمان قبل از ريگان، اقتصاد ایالات متحده می‌توانست شاهد وقوع رونق اقتصادی در اين کشور به عظمت رونقی که در حال حاضر تجربه می‌کند، باشد. اين کشور می‌توانست همچون دوره‌های گذشته رونق اقتصادی، از سياستهای پوی و اعتبار آسانتر استفاده نماید. ما می‌توانستيم کاری کنیم که اثرات جانبی مصیبت بار را تجربه نکنيم. برخلاف تصور، سياستهای اقتصاد طرفدار عرضه‌ای ريگان، در حقیقت نتايج ضد عرضه‌ای به بار آورده است. توليد ناخالص ملی واقعی ایالات متحده در سال ۱۹۸۶ نسبت به سال ۱۹۷۸ از رشدی معادل ۱۸٪ برخوردار بوده است. همچنین فروش نهایی (پس از کسرتغييرات موجودی انبار از توليد ناخالص ملی) به قيمتهای سال ۱۹۸۶، افزايشی معادل ۹۲۵ ميليارد دلار داشته است. رقمی معادل ۹۷٪ از اين افزايش مربوط به مصرف خصوصی و خریده‌های دولت بابت کالا و خدمات بوده است. به عبارت ديگر سهم سرمايه‌گذاري داخلی و سرمايه‌گذاري خارجی (صادرات منهای واردات) از اين افزايش فقط ۳٪ بوده است، در حالی که سهم اين سرمايه‌گذاريها



در فروش نهایی سال ۱۹۷۸ رقمی در حدود ۱۶٪ بوده است. باید توجه نمود که این سرمایه‌گذارها در حقیقت چگونگی استفاده از منابعی را نشان می‌دهند که سطح زندگی آینده آمریکا بیاثر تعیین می‌کند. با وجودی که سیاست‌های مالیاتی مشوق پس انداز وضع شده است، ولی نرخ انواع مختلف پس انداز خصوصی با کاهش مواجه بوده است و البته باید توجه داشت که دولت مرکزی رقمی معادل ۴ تا ۵٪ تولید ناخالص ملی پس انداز منفی داشته است. ایالات متحده در طرف عرضه، بارکود مواجه شده است. نرخ رشد تولید بالقوه که بر مبنای یک نرخ بیکاری ثابت فرضی، محاسبه می‌شود رقمی فقط معادل ۲٪ یا حداکثر ۲/۵٪ در سال می‌باشد که از این رقم، نرخ رشد بهره‌وری عامل کار فقط نیمی از آن را به خود اختصاص می‌دهد. نتیجه اینکه نرخ مزد واقعی در حال حاضر تقریباً "معادل رقم سال ۱۹۷۳ آن می‌باشد. درآمدهای واقعی بالا رفته است زیرا ساعات کار زنان افزایش یافته و تعداد فرزندان آنها کمتر شده است.

در دهه ۱۹۶۰ روند تولید بالقوه، نرخ رشدی معادل ۳/۵ تا ۴٪ در سال را برآورد نموده بود که از این میزان سهم رشد بهره‌وری رقمی معادل ۲/۵ تا ۳٪ بوده است. آنچه که در رابطه با وضعیت بیکاری و اشتغال دهه ۱۹۸۰ می‌توان گفت این است که در مجموع مشاغل ایجاد شده در این دهه توانسته‌اند به میزان ناچیزی تولید ناخالص ملی به وجود آورند. کاهش همه جانبه جهانی در رشد بهره‌وری در حقیقت در اوایل دهه ۱۹۷۰ و تقریباً "همزمان با اولین ضربه ناگهانی ناشی از افزایش قیمت نفت شروع شد. حتی اقتصاددانانی که این موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند نتوانسته‌اند هنوز علل این امر را شناسایی نمایند و من خود نیز از انجام چنین

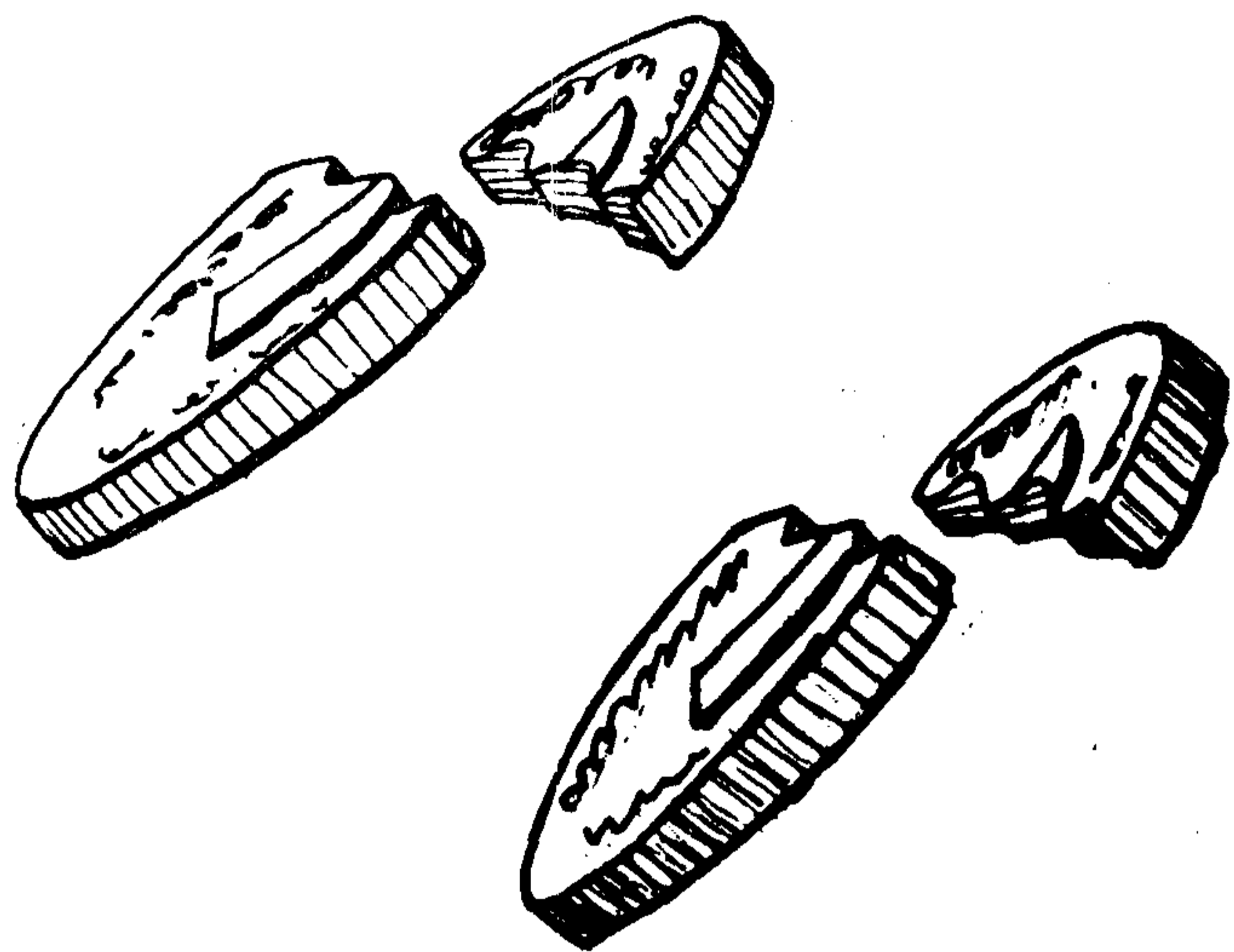
کاری عاجز مانده‌ام. اینطور به نظر می‌رسد که سایر کشورهای پیشرفته توانسته‌اند بیش از ما (ایالات متحده) زیانهای به وجود آمده را جبران کنند. بدیهی است که ۶ سال تبلیغات همه جانبه برای حمایت از سیاست‌های اقتصاد طرفدار عرضه، نتوانسته است ثمرهای در ایالات متحده داشته باشد.

۵. فقدان هماهنگی مؤثر سیاست‌های اقتصادی و رهبری

سیاست‌های اقتصاد کلان کشورهای عمده جهان در این دهه باعث ایجاد عدم تعادلهایی در تجارت و حرکت سرمایه شده است. افکار حمایت گرایان موجب شد تا نظام تجارت بین‌المللی که تحت رهبری ایالات متحده در دهه ۱۹۴۰ پایه گذاری شده بود، با خطر مواجه شود. اعتراضات ایالات متحده در ارتباط با موانع ورود کالاها و خدمات آمریکایی به ژاپن قابل توجه است. اما باید توجه داشت که این موانع ورود، موضوع جدیدی نیستند. به هر حال تا دهه ۱۹۸۰ ما (ایالات متحده) توانستیم از ایجاد کسری زیاد دو جانبه و یا کسری تجاری کلی، جلوگیری کنیم. مشکلات اوضاع فعلی مادر حقیقت ناشی از اشتباهات سیاست‌های اقتصاد کلان خود می‌باشد و به هیچ وجه به سیاست‌های تجاری کشورهای دیگر مربوط نمی‌شود. علاوه بر این اعتراض سایر کشورها درباره سیاست‌های ایجاد موانع ورود ایالات متحده نیز قابل توجه است. ما باید به خاطر خود در جستجوی راه‌های کاهش متقابل موانع تجاری باشیم، بدون اینکه انتظار داشته باشیم از این طریق می‌توان عدم تعادلهای موجود را از میان برداشت.

بدهی‌های جهان سوم که از دهه ۱۹۷۰ به ارمغان رسیده است باعث تشدید نابسامانیها در مبادلات بین‌المللی در دهه ۱۹۸۰ شده است. رکود در "شمال"، بازارهای صادراتی "جنوب" را با محدودیت مواجه می‌کند. کشورهای بدهکار مجبورند درآمدهای صادراتی خود را به جای اینکه صرف واردات کالاها مورد نیاز توسعه اقتصادی خود نمایند و یا در رابطه با کالاهای مصرفی برای جمعیت محروم خود خرج کنند، بابت بهره بدهیها بپردازند. تمامی منطقی‌های اقتصادی حکم می‌کند که ایالات متحده و سایر ملل پیشرفته دیگر باید صادر -

می‌باشند که به مراتب پایین‌تر از ظرفیت بالقوه آنها عمل کرده و شاید سیاست‌های ناهماهنگی می‌باشند که مبادلات جهانی را دستخوش هرج و مرج و بی‌نظمی می‌کند.^۷



کننده سرمایه به کشورهای امریکای لاتین، افریقا و کشورهای کمتر توسعه یافته آسیا باشند. در صورت انجام چنین سیاستی، تراز تجاری یا لات متحده از وضعیت کاملاً "بهتری برخوردار خواهد بود. در مقابل کشورهای بدهکار با مازاد تجاری مواجه خواهند شد.

هنگامی که مسئولان مالی دنیا در دیدار سالانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تشکیل جلسه می‌دهند، شما شاهد کوشش بی‌نتیجه و بی‌اهمیتی در رابطه با همکاری موثر آنها جهت پیدانمودن راه حلی برای مشکل بدهی‌ها می‌شوید و در مقابل مساله رهبری امریکا آنقدر اهمیت بالایی برخوردار می‌شود که از چهل سال قبل همواره مطرح شده است.

ما به هیچ وجه نمی‌توانیم تنظیم هرگونه برنامه اقتصادی کلان هماهنگی از جانب ۷ و یا ۵ کشور عمده جهان که لکوموتیوهای قطار اقتصاد جهانی می‌باشند را انتظار داشته باشیم. از سال ۱۹۸۷ به بعد دولت‌ها و بانک‌های مرکزی این کشورها تلاش کرده‌اند تا در هدایت بازارهای پول به موفقیت‌های قابل توجهی نایل آیند. با مداخلات زیاد برای خرید دلار و متقاعد نمودن بازرگانان از اینکه دامنه تغییرات نرخها بر اساس آنچه که در گردهمایی لوور موافقت شد پابرجا خواهد ماند، توانستند ارزش دلار را از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۸۷ تثبیت کنند. بعد از تنزل ارزش دلار که به دنبال سقوط بازارهای سهام در ماه اکتبر صورت گرفت، آنها دلار را در وضعیت جدیدی تثبیت نمودند. آنچه که آنها موفق به انجام آن نشده‌اند این است که هنوز نتوانسته‌اند در اتخاذ سیاست‌های ملی برای حل عدم تعادل‌های موجود در تجارت و پرداخت‌های بین‌المللی با یکدیگر به توافق برسند.

البته با توجه به نرخهای فعلی ارز، به هیچ وجه معلوم نیست که بتوان این عدم تعادلها را برطرف نمود. این دولت‌ها به جای اینکه اقدام به اتخاذ سیاست‌های ملی نمایند، توجه خود را به نرخهای ارز معطوف کرده‌اند.

دهه ۱۹۸۰ دهه وقوع انتظارات بزرگ بود. شوک‌های تخریب کننده دهه ۱۹۷۰ را سپری کرده بودیم. رکودها هر چند دردناک بودند ولی باعث ایجاد زمینه رونق غیر تورمی و رشد اقتصادی شدند. متأسفانه فرصت از دست رفت و دولت‌ها در دهه ۱۹۹۰ وارث اقتصادهای ملی

1. The 1080s, A Decade of Stagnation by James Tobin, in Japan and the world economy vol 1 (1989) pp 205-215. Elsevier science publishers B.V. (North-Holland).

۲. جیمز توبین، ابتدا این مقاله را در اوایل اکتبر سال ۱۹۸۷، در مرکز مطالعات اقتصادی و بازرگانی ژاپن آمریکا در دانشگاه نیویورک ارائه کرد و متن تجدیدنظر شده آن در مارس سال ۱۹۸۸ چاپ شد.

3. Organization of Economic Cooperation and Development (OECD).

4. Okun's law.

این قانون که توسط اوکان اقتصاددان معروف آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۶۰ مطرح شد، نشان می‌دهد که می‌توان زیان تولید ناشی از افزایش نرخ بیکاری را اندازه گرفت (مترجم).

5. Laffer Curve.

این منحنی که رابطه بین نرخ مالیات و درآمد مالیاتی را نشان می‌دهد، اولین بار توسط آرتور لافر یکی از پایه‌گذاران مکتب اقتصاد طرفدار عرضه معرفی شد. لافر بر اساس این منحنی که در زیر نمایش داده شده است، نشان داد که از طریق کاهش نرخ مالیات نه تنها می‌توان انگیزه کار و تولید بیشتر را به وجود آورد و بوسیله افزایش عرضه، تورم را مهار نمود، بلکه با این عمل نیز در نهایت درآمد مالیاتی دولت افزایش می‌یابد (مترجم).

درآمد مالیاتی

نرخ مالیات

6. Paul Velcker.

۷. باید اضافه نمود که زمان ایراد این سخنرانی، ژاپن در ارتباط با گسترش تقاضای داخلی خود گام‌های موثر و جدی برداشته است، لذا برخی از انتقادهای ارائه شده در این مقاله درباره سیاست‌های اقتصادی کلان این کشور، اکنون دیگر قابل قبول نیست.